

یادداشت‌های یک آدم مجهول

مجهول خطاب به میوه و شیرینی‌های روی میز: مقصود تویی، جلسهٔ تحریریه بیانه!



خانم روابط عمومی: نه خیر، شما نمی‌توانید با مجهول و معلوم حرف بزنید!



خانم آرشپو به خانم کوچیک: نگاه کن، فکر کرده مجهول، فرزند حسنی است، روی پاکت نوشته تقدیم به فرزند زبان‌درازا!

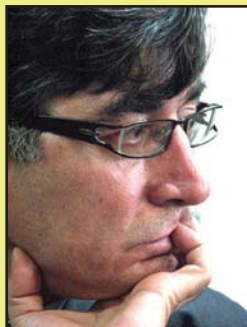
آقای نقد ورزشی: من قول می‌دهم هر وقت زن گرفتم و بچه‌دار شدم و خانه خریدم و بچه‌ام توی کنکور قبول شد و نوه‌دار شدیم، به شما شیرینی بدهم!



آقای پیامک: آه هم اینک پیامکی می‌رسد از راه. صدایش می‌آید!

خانم فمینیست به خواهران پاکروان: کلاسورتان را بدهید بگیرم دستم، به تیپ من می‌آید!

خانم آرشپو: دیدید چقدر مرتب همه را توی ردیف‌های خودشان چیدم!



آقای استاد: در هفته‌ای که رفته، کسی چیزی نگفته؟!



پسر آقای هنر: امروز آمدم ببینم این مجهول زبان‌دراز، کدامشان است تا خودم ادبش کنم!



خانم فمینیست: به نظر شما با چه جور مطلبی می‌توانم روی مجهول را کم کنم؟!

با زر خیلی کارها را می‌توان انجام داد، ولی جوانی را نمی‌توان خرید.

- رایموند